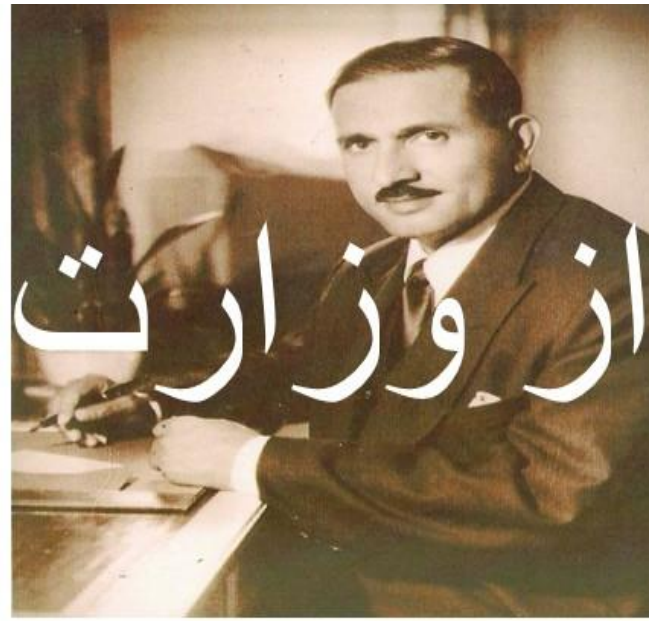


زندندان



تا

از وزارت



Ketabton.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



Hafizullah kalim



Hafizullah kalim

تحریر کننده :- حفیظ اللہ {کلیم}

ادیتور :-

این موضوعات از ۱۳۹۶/۱/۱۱ الی ۱۳۹۷/۱/۱۵ جمع آوری گردیده

مورخ :- ۱۳۹۷/۱/۲۸

مکان :- (GSM) مقام ولایت لوگر ساعت ۱۰:۵۰



جریان وظیفه در وزارت مالیه دولت جمهوری افغانستان
زمان سردار محمد داود خان .

مقدمه

از گذشته های دور با نشرات محدود، هر چه ثبت اوراق تاریخ شده و هر چه راویان اولی نگاشته اند، چون بیان حال و شرایط تحقیق و تدقیق آن کمتر میسر است، باید بدون درک صحت و سقم آن، بدون در نظر داشت کلیه جوانب اوضاع سیاسی داخلی و خارجی، بدون در نظر داشت چگونگی شرایط محیط، اذهان عامه، جانب داری ها و یا بر عکس آن، کذا سالم و یا نا سالم بودن روایات، مجبوراً بحیث تاریخ اش قبول کرد. اما واقعه نگاران امروزی که از یکطرف وسایل نشرات و پخش وقایع فراوان است، و از جانب دیگر از وقوع حادثات هم چندان دور نشده، کذا اسناد ثقه دست اول و قابل اعتماد از نشرات روز، منابع مختلف، روایان بیطرف و صادق میسر شده میتواند و زمینه تفکیک صحت و ثقم آن میسر است، باید صددرصد همه را مطالعه و کسب معلومات کرد، تا اثری تاریخی قابل ارزشی بوجود آمده بتواند، و هرگاه این زحمت را بخود نمی دهیم، لازم است نگارش موضوعات تاریخی را به کسانی واگذار شویم که واقعاً از عهده آن بر آمده میتوانند، و قبول زحمت می کنند، و نباید بی تمسک، به سند و بی خریطه فیر کرد .

نوشتن این چند سطر مختصر که ارائیه میشود، شاید این هم بی دلیل نباشد که چرا و توسط کی مجبور به نوشتن شده، در حالیکه از عدم آشنایی خود به شغل نویسندگی هم اعتراف میکنم .

عبدالملک عبدالرحیم زی وزیر مالیه

عبدالملک عبدالرحیم زی (ملک خان) از چهره های بود که با داشتن استعداد و اندوخته های تحصیلاتی اش، توجه سردار داؤود خان را جلب نموده بود، این توجه و فراز آوری او در مقام وزارت مالیه، برمیگردد به هنگامی که دولت در جنگ مشهور به " جنگ صافی " با شورشیان در نبرد بود. ملک خان که در زمینه امور مواد رسانی وظایف لوژستیک را انجام میداد، توجه سردار را جلب نمود. روشن است که سردار، در زمینه انتخاب همکاران از پیشینه ها عادت داشت که کسانی را فعال و جدی و همکار تشخیص میداد به سوی فراز آوری کمک می‌رسانید. پس از چندی که از " جنگ صافی " سپری شده بود، عبدالملک خان به منظور تحصیل در رشته محاسبه و لوازم در ارتش به ترکیه رفت. با توجه به نقطه نظریات او پیرامون پلانگذاری مبتنی بر نقش حاکم دولت در سرمایه‌گذاری و رشد اقتصادی، تصور میشود که در هنگام تحصیل در ترکیه به چنین برداشتی رسید.

هنگام بازگشت به افغانستان، در چارچوب عقاید سردار داؤود خان، به عنوان یکی از صاحب نظران این طرز تلقی، به تطبیق آن در افغانستان همت گماشت. درک دربار سلطنتی از پایگاه اقتصادی حاکمیت که همانا عمدتاً اقتصاد دولتی بود؛ و جناح سردار داؤود بیشتر بدان علاقه مند بود، باورهای اقتصادی و جدیت ملک خان را که بعد دیگری از شخصیت او بود، با گرمی مطالبه می نمود. داؤود خان پس از تلاشهایی که برای براندازی شاه محمود خان بخرچ داد، هنگام دسترسی به مقام صدارت، برای ملک خان که طی سفری در هند بود، چنین پیغام داد: " اگر نشسته ای برخیز و اگر ایستاده ای حرکت کن، وطن به خدمت ات احتیاج دارد."

سرداربا ذوق زدگی بدون انتظار چند روز که مسافرت رسمی عبدالملک خان (آن وقت مدیر لوازم وزارت حربیه)، به پایان برسد، از او میخواست که بزودی برگردد. ملک خان پس از بازگشت، سمت وزارت مالیه درکابینه ی داؤود خان را دارا شد. واین درحالی بود که وی آرزو داشت در رشته تخصصی خویش به تدریس پردازد.

اما از آنجایی که پای لزوم دید سردار در میان بود، نتوانست، در برابر امر و فرمان او عمل کند، این موضوع به ویژه در زمانی که ساختارهای دیکتاتور مآبانه حاکمیت دارند، تعجب برانگیز نیست. با توجه به ابعاد شخصیت محمد داؤود خان که نمونه یی ازین خوی و خصلت بود، و امر او تعیین کننده بود نه اراده و آرزوی دل ملک خان برای تدریس، پذیرا شدن مقام وزارت را توجیه پذیر میسازد. این هم پذیرفتنی میاید که ملک خان با شنیدن طرح های سردار و سخن گفتن از پلان ها و رشد اقتصادی و مرزبندی با دوره شاه محمود خان، دلگرمی های برای پیشبرد امور وزارت مالیه یافته است.

ملک خان به وظیفه خویش در وزارت مالیه شروع نمود، هنگام دست یازیدن به پاره یی از اقدامات و تشبثات، نشان داده است که با بسا از وزرا و کارمندان زیر دست دربار سلطنتی تفاوت هایی را داراست .

به این معنی که بر مبنای اعتماد به نفس و باور به طرح ها و فعالیت اش، موضع مستقلانه نیز میگیرد.

اما این موضعگیری ویژه اش که بانیست تحقق همان برنامه ها و وعده های اند که پیشتر به او گفته شده است، تحمل دربار سلطنتی و بیش از همه دوتن سردار برادر (محمد نعیم و محمد داؤود) را بر نمی تابد. آنها حرکات وی را گونه یی فراتر بردن پای از گلیم صلاحیت دیده و با نا خوشنودی بدان مینگریستند.

هر قدر کار طرح پلانگذاری های اقتصادی دولت به پیاده نمودن آنها نزدیک شده ، این کنش و واکنش بیشتر سربرابرورد است. میتوان اذعان نمود که پس از برکناری شاه محمود خان و برچیدن بساط کوچکی از دیموکراسی، با سرکار آمدن سردار داؤود، برنامه ریزهای اقتصادی از مهمترین سیاست های دربار سلطنتی بود . پیشتر ، دربار یگانه شخصی را که درین حوزه به حیث کاردان و مشاور داشت؛ عبدالمجید خان زابلی بود، که بدلیل بهره مندی از سرمایه، دوستی با سردار هاشم خان و جلب اعتماد متقابل با دربار، صلاحیت های بسیاری یافته بود. اما از آنجایی که زابلی در بافت و ساخت و جناح بندی های سرداران، موضع جانبدارانه از سردار هاشم خان و مخالفت با شاه محمود خان داشت، صحنه را ترک گفت. با وجود آنکه پس از برکناری سردار شاه محمود خان و به قدرت رسیدن جناح دوستان زابلی ، زمینه کاراومساعد شده بود اما او همچنان از تداوم نقش پیشینه در حیات اقتصادی و پلانگذاری های بعدی در افغانستان دوری اختیار نمود. بعید به نظر نمیرسد که تمایل زابلی به سرمایه گذاری های فردی نیز تأثیری در دوری گزینی وی از سیاست تقویة سکتور دولتی که داؤود خان بدان علاقمندی بیشتر داشت ، درین دوری اختیار نمودن مؤثر بوده است. سردار داؤود پس از به قدرت رسیدن ، سعی نمود تا تحرکات و موفقیت های را در زمینه اقتصادی و اجتماعی نشان بدهد. طرح های ملک خان که در راستای تحقق برنامه ی او بود، مجال تبارز یافتند .

مثلا ، ملک خان دست به تدوین قانون محاسبات عمومی و وضع قوانین مختلف مالیاتی زد. دیوان محاسبات تأسی کرد و اصلاح تشکیلات ادارات مالیه را روی دست گرفت. همچنان طرح پلانگذاری را که پنداشته بود " بر روی منابع خود" میتواند پروژه های انکشافی و زود ثمر اقتصادی و انکشاف اجتماعی و عرفانی را تأمین نماید، به مجلس وزرا ارایه کرد. یکی از منابعی که وی در کتاب " ارمغان زندان " از آن نام میبرد، چنین است : " قسمت زیاد ازین منابع

عمده مالیاتی در دست خود خاندان شاهی از جمله سردار محمد داؤود خان صدراعظم و معاون و بردارش سردار نعیم خان قرار داشت. ایشان پلان را به لیت و لعل قرار داده بالنتیجه روی بهانه های عجیب و غریب در کشوی (روک) میز مجلس عالی وزرا فرو برده شد. از مواضع بعدتروسر سختهانۀ عبدالملک خان برمیاید که با درس اندوزی از تجربه ینخستین ناسازگاری سرداران، به ویژه پس از آنکه تصدی کفالت امور وزارت اقتصاد را نیز عهده دار شد، بدون توجه به مجلس وزرا ، صدراعظم و یاشاه، کوشیده است تا کمیته های در شقوق مختلفه ی اقتصادی و مالی تأسیس نموده، پلان پنجساله را ترتیب و خیر آن را نیز طی کنفرانس مطبوعاتی به اطلاع برساند. اما صدراعظم داؤود خان از اوگله میکند. از اومی پرسد که "چرا درین مورد با من مصلحت نکردی؟" ملک خان در جواب میگوید "اینکار من است. من چرا در هر کار به شما مراجعه نمایم." سردار میگوید: "آخر این چه جواب است که به من میدهی؟ افزون بر آن ابراز تعجب و نارضایتی، سردار وزیر مالیه خویش را مخاطب قرار داده میگوید "توبه هیچ وجه نخواهی توانست این کار (پلان سازی) را به سر برسانی. ازین رو فوراً به وسیله اعلان دیگر اعلان سابق خود را باطل بساز. ملک خان با اطمینان از پیروزی و این تصور که اهل خبره را گرد آورده و با اتکاً به اصول اقتصادی رهبری شده" اکونومی در یژه " طرح خود را میتواند عملی نماید، از موضوع خود جانبداری میکند. داؤود خان مجدداً میگوید "درین وقت امکان این چنین کارها دور از پروگرام و مقدرات است. در پیامد چنین وگفت و شنود عاجل، آنهم در حاشیه دعوت سفارت عربستان سعودی (عقرب 1333 جشن ملی عربستان سعودی)، ملک خان با توجه به موضع مخالفت آمیز صدراعظم خویش، بصورت اشاره استعفاً خود را از وزارت مالیه و اقتصاد مطرح میکند. اما داؤود خان اندکی عقب نشسته چنین میگوید "آزردۀ نشو. من بهت مشورت دوستانه پیش کردم، وقتی که آنرا نپذیرفتی، چنانکه میخواستی عمل کن. نه من ونه

دیگری مانع کارهایت نخواهد شد ، آنچه در تداوم این چالش روابط وزیر و صدراعظم میاید، تکیه ی باز هم بیشتر ملک خان بر ابتکارت شخصی است. از گونه ی حرکات صدراعظم برمیاید که از احتمال پیش دستی وزیر خویش می هراسد. د رتشویش بوده است که مبادا وزیر مالیه استعفا بدهد و سخنانی زیانمند به حال او بر زبان بیاورد. بنابراین تاکتیکی عقب می نشیند. در طی مدتی که صدراعظم و وزیر در بحران روابط هستند، چندین فرمان شاهی و مصوبات مجلس وزرا نیز به ابتکار ملک خان زمینه کار کردهای او را فراهم میکنند. ملک خان در پی اقدامات بیشتر صدای شکایت آمیز خویش را به گوش شاه نیز میرساند.

بدنبال تدوین برنامه پلان اقتصادی پنجساله، باردیگر مشکل نبود منابع تمویل پروژه ها حضور میابد. صدراعظم برای تحقق وعده های بلند بالا، چشم امید بسیاری به منابع خارجی داشت. دسترسی به امکانات شوروی برای تحقق برنامه ها بسنده نبود. یکی از منابع ثروتمند که سالها توجه دربار سلطنتی را جلب نموده بود، جلب نظر ایالات متحده امریکا بود. ازین رو تلاشهای ناموفق زمان صدرات شاه محمود خان باردیگر از سر گرفته شد ، هیأتی تحت ریاست ملک خان به ایالات متحده امریکا رفت ، صدراعظم پیش از مسافرت عبدالملک خان به امریکا به وی چنین می گوید " امریکایی ها برپیشانی ما ستاره سرخ را می بینند. کاکا ها و برادران در جلب و جذب کمک های آن کشور موفق نگردیدند ، حالا وظیفه خودت است که قناعت امریکایی را حاصل نمایی ، دربرگشت هیأت از امریکا واضح شده است که دست خالی نبوده و اندک موفقیتی داشته است ، بطور مثال ازین دستاوردهای هیأت نامبرده شده است ، در اوایل سرطان 1336 ش . (اواخر جون 1957) دولت امریکا مبلغ یک میلیون و ششصد هزار دالر جهت اعمار پوهنتون کابل اختصاص داد وقرضه ی پنج میلیون و هفت نیم ملک کلداری بین افغانستان و امریکا به امضا رسید ، و نیز ضمن قرارداد دیگری مبلغ یک میلیون و یک صد

شانزده هزار دلار امریکایی به وزارت مالیه کمک داده شد ، در جریان روزهای پس از بازگشت ملک خان از امریکا، بازمه مباحثات مهمی در کابینه پیرامون پلان پنجساله وجوانب تطبیقی آن جریان یافته است ، واین درهنگامی است که ملک خان با پاره یی از بقیه کارکردهای جدی وانضباط آمیز خویش، گروهی از کارمندان بدخواه اش را به سخن چینی وتوطئه گری شکل داده است. مشهور است که در خلال صحبت هایی در کابینه، خود را به تناسب سردار نعیم خان مستحق ترودارنده ی نظر صاحب میدانست واین رفتار برای سردار متکبر که سمت معاونیت صدراعظم را نیز داشت، پذیرفتنی نبود. بنابراین گام های دسیه آمیز علیه او د حریم دربار سلطنتی نیز راه میابد ، آنگونه که خود نمونه هایی از دام نهادن ودسیسه چینی را میاورد، دربار و به ویژه سردار نعیم خان وجنرال عارف خان برای دور کردن ملک خان زمینه چینی می نمودند.

جنرال عارف خان به دلیل گفت وگویی که ملک خان با او در محضر بقیه وزرا داشت، وپس از آن از سمت وزارت دفاع استعفا داد، از طریق سردار عبدالولی شایعه توسل ملک خان به کودتا راپخش مینمود ، برخی از ویژه گهای سلوکی او که کارمندان دولتی را به بدخواهی کشانید این ها اند: - هنگامی که ملک خان خواسته است بانک ملی رادولت نظارت همه جانبه نماید، با وزیر اقتصاد وقت، عبدالرؤف حیدر مشاجره ی جدی به میان میاید. حیدر در دفاع از روش پیشین که بوسیله عبدالمجید خان زابلی رایج ومبتنی بود براستقلال نسبی بانک ملی، به دفاع برخاسته است ، اما ملک خان اورامورد سرزنش قرار داده ومی گوید که " مرشدت را میشناسم. " که منظور وی شخص زابلی است ، ملک خان پول اعزازی ها را قطع نمود ، محمد حسن شرق مدیر قلم مخصوص صدراعظم وقت مینویسد که، به سال 1332.هـ. ش به پیشنهاد عبدالملک عبدالرحیم زی وزیر مالیه ومنظوری صدراعظم معاش مستمری قبيله ای سلطنتی وآنانی که

معاش اعزازی داشتند منسوخ وپول آن به توسعه مکاتب رایگان درافغانستان صرف می گردید ، گذشته از مواردی را که دیدیم ، برخلاف رعایت سنت حکومتداری درباریان استبداد خوی ، که به داشتن وزرای بلی گوی نیاز داشتند، ملک خان هنگام صحبت با صدراعظم ، طرح استدلال و کاربرد صراحت لهجه را از دست نداده است . این نمونه را بنگریم که خود ملک خان مینویسد: " حین بازگشت از امریکاعلیرغم مخالفت سردارمحمد داؤودخان صدراعظم و برادرخوانواده ورفقاییش، طرح پلانی را که درین وقت بدون سرنوشت مانده بود، ضمیمه ی جریده ی ثروت وزارت مالیه به طبع رسانیدم. . . صدراعظم به من گفت : « ای بی انصاف ! این چه کاری بود که کردی ؟ من به صراحت بهت دستور دادم که برای اینکه این پلان دامنگیر آزادی عمل ما نشده باشد، آن را به طبع نرسانی » من به جوابش گفتم : از آنجا که نسخه ی انگیزی آن را در اثرمشورت اداره ی تخنیک ی " یونو " به مخارج خود آن سازمان به طبع رسانیده بودم ازینرو ناگزیرشدم تا نسخه ی دری آن را هم به طبع برسانم. چه درعکس آن همه معترض می شدند و می گفتند که آیازبان ملی افغانستان انگیزی بود که به طبع نسخه ی انگیزی آن پرداختید ونسخه ی دری آن را به طاق نسیان گذاشتید

آنانی که ازمناسبات امرادولتمردان استبداد خوی با همکاران وزیردستان آگاهی دارند میدانند که استدلال زیردستان در برابر دستور امر دهنده یا منسوخ بوده است ویا اگر همکار وزیردستی جسارت نموده وچیزی گفته است، خطری رابرای دل وجان خریده است ، این خطربرای ملک خان روزتاروزجان تازه میافت، موارد دیگری نیز از تشبثات ملک خان وجود دارند که اسباب نارضایتی از او را از طرف برخی مامورین بلند رتبه ی دولتی فراهم نموده بود، از چندین مورد به مثال پایان اشاره می نمایم : ملک خان هیأتی را به ریاست کوپراتیف فرستاده بود تا مسأله ی غله وتمام دفاتر ریاست کوپراتیف را تفتیش نمایند ، اعضای هیأت

گفته بودند که " این خیانت بزرگ است که درغله یی که برای عسکر داده میشود در فی سیر گندم یک خرد ناپاکی مجرا داده شود و درغله ی شما یک پاوی سیر. . . از طرف دیگر شما به عسکر گندم توزیع می کنید نه آرد و اگر آرد هم بدهید سنگ و خاک آن را دور نمی کنید، به همین سبب آرد عسکری پرازخاک و سنگ است." ریاست کوپراتیف که آن هنگام به عهده ی سید محمد قاسم خان رشتیا بود، اونارضیاتی خویش را به گوش شاه و سردار نعیم خان میرساند ، رشتیا آرزومینمود تا از همکاری با ملک خان رهایی بیابد و زبردست سردار نعیم خان کار کند. نامبرده جریان مفصل موضوع را زیرعنوان " کشمکش با عبدالملک خان " با دلایل خویش در کتاب "خاطرات سیاسی " آورده است . مثالهایی را میاوریم : چند مورد دیگر رانیز میاوریم که حاکی از منش جدی و تشبثات ویژه ی ملک خان که در نتیجه مخالفت ها و دشمنی ها با او بیشتر گردید. در رابطه با موضوع غله با رشتیا در مجلس وزرا: پس از صحبت هاوارایه ی معلومات های از طرف رشتیا؛ و صحبت جدی ملک خان، رشتیا دست خود را به شانه ملک خان نهاده میگوید : " وزیر صاحب چه لازم بود که شما در مجلس با من چنین خشونت کنید. میتوانستید خواسته های خویش را با من به طور خصوصی و بهیچ تنهایی بهمیان بگذارید ، دیدم دفعتاً روی خود را گشتاند و دست مرا از شانه ی خود تکان داده گفت، « فاصله را نگاه دارید ، اینجا شخصیات نیست ، من یک وزیرمسؤول مملکت هستم. خودسری و استقلال معنی ندارد. کارهای شما مربوط وزارت مالیه است و باید برای هرکار از وزارت مالیه هدایت گرفته شود. در بانک ملی یک مجلس دایر گردید تا راجع به تأسیس یک دستگاه قره قل که تمام خرید و فروش آن توسط حکومت اجرا شود. . . آقای عبدالروف حیدر که تازه از اروپا رسیده و به حیث وزیر اقتصاد مقرر شده بود، گفت: « مداخله ی مستقیم حکومت در خرید و فروش پوست قره قل کار درست نبوده وهم به مفاد حکومت تمام نمیشود .» دفعتاً عبدالملک

خان برافروخته شده جواب داد: خودت برای من معلوم استی. خودت را خوب می‌شناسم. حتی می‌گویم که مرشدت هم خائن است. (شاید مقصد از عبدالمجید خان زابلی بوده باشد) تبصره ی رشتیا) . . . عبدالروف حیدر با یک ژشت مخصوص به چوکی خود تکیه کرده دستهای خود را روی بازوی چوکی گذاشت و از رئیس بانک پرسید: نان مان درک دارد؟ عبدالمملک خان گفت من برای نان خوردن اینجا نیامده ام و از خود کارهای زیاد دارم. وبا عصبانیت از اتاق خارج شد." ص 108 خاطرات رشتیا برای نشان دادن چهره های اعضای کمیسیون پلانگذاری، همه را به مجلس وزرا برده بود که چندان برای سردار داؤودخان خوشایند نبود ه است. برخورد های با رسول جان رئیس ضبط احوالات، سیدعبدالله وزیر داخله و جنرال عارف خان وزیر دفاع داشته که هر کدام کینه ی او را بردل جای داده بودند. آقای جمعه گل حیب نایب خیل، برایم حکایت نمود که پدر ایشان مرحوم حیب الله خان رئیس دیوان محاسبات صدارت که از دوستان ملک خان بود و روی همین دلیل از گرفتن ترفیع نیز سالها بازماند؛ در خلال برشمردن خصایل ملک خان از پیشامد او در برابر سردار محمد نعیم خان حکایت نموده بود. رئیس دیوان صدارت گفته بود: دردعوت یکی از خوانین کهدامن، چند تن از وزرا و رؤسا شرکت نموده بودند. وقتی ملک خان وارد شد، همه به پای برخاستند. او در همان جای مخصوص وزرای مهمان رفت و نشست. دقایق بعدتر سردار نعیم خان رسید. همه از جای برخاستند، مگر ملک خان تا لحظات آخر همچنان نشسته بود. در آخرین لحظه با اکراه از جای تکانی خورد و با سردار دست داد. همه متوجه این برخورد او بودند. روز دیگر که این موضوع را به او یادآوری نمودم و دوستانه و ملامت گونه پرسیدم که وزیر صاحب چرا چنین کردید؟ در جواب گفت، همان طور درست است. در اکثر موارد یادشده به ویژه حین برخوردها در مجلس وزرا، سردار داؤودخان صدراعظم که شاهد برخوردهای وزیرمالیه میبود، همه را

بادیده ی اغماض نگریسته. تصور میشود که آن رفتار صدراعظم، برای ملک خان تصویری ایجاد مینمود که گویا رفتار وی را تحمل مینماید. این است که در ادامه ی پیشامدهای عاری از تکلف که عادت ملک خان بود، به سلوک خود ادامه میداد.

اما ملک خان ، تمام این اقدامات را با این نیت انجام میداد که چارچوب لزوم دیدهای اساسی صدراعظم را رعایت نموده وبا داشتن این اطمینان که در کارکردهای خویش بار خیانتی را حمل نمیکند، مجدانه دنبال کار خویش را می گرفت. پنداشته بود که با همه تبارزات مخالفت آمیز سردار داؤود خان تکیه گاه او است . اما گویا نیاز بدیدار چهره اصلی حاکمیت داشت تا از این توهم بگسلد. فرمان بر طرفی زننده و اهانت آمیز پادشاهی را که پیشتر دیدیم، نخستین تکانه یی بود بر پیکر توهم ملک خان. متعاقب آن، دسیسه کودتای نام نهاد را براو بستند. شب عرفات یا یک شب پیش از عید قربان، رسول خان رئیس ضبط احوالات وقت با این پیغام نزد ملک خان رفته است که سردار صاحب (صدراعظم داؤود خان) شما را خواسته است! با لباس خواب او را در موتر نشانده نخست در منزل سردار احمد شاه خان وچندی پس از آن در زندان دهمزنگ محبوس شد. آن گاه شایع کردند که ملک خان روز اول عید کودتا میکرد. مورد دومی ، که حکایتگر طرح نقشه یی برای توطئه ریزی از طرف خاندان سلطنتی علیه ملک خان بود، به وسیله ی شخصی به اسم سید کریم شایع شده بود. او در همکاری با ریاست ضبط احوالات زیر نام هوشدار باش به کودتای ملک خان، در واقع به منظور زمینه سازی و مساعد نمودن جو توقیف ملک خان شایعه پراگنی نموده بود. درین زمینه ، ملک خان از شخصی یاد میکند که در آلمان تحصیل کرده بود و روزی آرزوی دیدار خصوصی با وی را نمود. آن شخص طی آن دیدار به ملک خان مینویسد : " دوروز قبل سید کریم عبرت نام که اصلا یک تولیمشرپولیس است وزیر اثر سید عبدالله خان والی کابل متکفل

امور استخبارات و دستگاه جاسوسی میباشد ، من ویک عده از جوانان و تعلیم یافتگان داخل وخارج را نزد خود جمع کرد بعد از مقدمه ی مختصر که همه با الفاظ بی ربط و کلمات عامیانه ادا شد، چنین گفت : « جوانان! برادران منور! کشور ما اکنون در خطر است . وزیر مالیه و متصدی امور لقتصادی کشور عبدالملک عبدالرحیم زی . . . میخواهد، کودتایی بوجود آورد و با اعلان جمهوریت، رژیم شاهی موجوده را وارونه گرداند . . . » تأمل بیشتر روی ادعای کودتا در آغاز گفتیم که تا حال نیز هیچ سند و مدرکی منتشر نشده است که دال بر اقدام کودتایی از طرف ملک خان علیه حکومت سلطنتی باشد. بنابراین نمیشود اتهام دولت را پذیرفت. اقدام حکومت و اعلامیه ی انتشار یافته علیه ملک خان رامیتوان سخنان بیوده و دسیسه آمیز علیه او قبول نمود. در اعلامیه و در ادعاهای حکومت موارد تناقض آمیز و دور از احتمال هم وجود دارد.؛ مثلاً در اعلامیه گفته شده است که " اسلحه ی امریکایی را از طریق اتحاد شوروی به افغانستان جهت اجرای کودتا" منتقل می نمودند. و یا ادعای سردار داؤود خان در وزارت دفاع که: " ملک خان هنگامه یی را در مملکت برپا میکرد." و در ادامه می افزاید، که خوشبختانه از افراد اردو کسی با او هم نوا نشده است." که ادعا های بسیار متناقض و مضحک اند. اگر ایران و یا پاکستان رادر جای شوروی نام می بردند، شاید تا حدودی مردم این ادعا را باور میکردند. اما چگونه میتواند پذیرفته شود که کودتا گران ! سلاح امریکایی را از راه کشوری مانند شوروی که در ماه عسل مناسبات با حکومت سردار داؤود بود انتقال میدادند. چگونه میتواند پذیرفته شود که قصد برپایی هنگامه یی بوده اما هیچ کسی از ارتش او را یاری نرسانید است. در حالی که توقیف جنرال خواجه خلیل الله خان در پیوند با ملک خان، این ادعای عدم سهمگیری ارتشیان رانقض میکند. از سوی دیگر پیداست که برای مهم نشان دادن موضوع جنرال نامبرده را توقیف نموده بودند. در اعلامیه میگویند: " شما به زودی

نتیجه تحقیقات این خیانت را نظربه اسنادی که در دست است خواهید شنید. " این ادعا نیز دروغ بود زیرا هیچ سندی که حاکی از کودتا باشد ارایه نشد. مردم نه به زودی و نه هم طی چند دهه پسین اسنادی حاکی از خیانت ادعایی حکومت را دیدند.***گواهی چند تن از شکنجه دیده گان چون در دست حکومت سندی نبود، و در واقع قصد کودتایی وجود نداشت، پس تصمیم گیرنده گان چشم امید به دریافت اعترافات جبری از راه شکنجه بستند. عمال ریاست ضبط احوالات کوشیدند تا بدست آوردن مدارک جعلی از نزد کسانی که نمیتوانند در زیر شکنجه بیشتر تحمل بیاورند، سخنان دلخواه تهی نمایند. چنین چشمداشتی از نظر دولت بدور نبود. اما با وجود شکنجه های طاقت سوز، دولت توفیقی برای تهیه چنان اسناد حاصل نکرد. شکنجه های که زندانیان برای اعتراف فرمایشی دیده اند، بسیار است. گواهی چند تن را میاوریم: 1- فقیر محمد فگار معالج وی مینویسد: " خواننده ی گرامی! باورتان نخواهد آمد که اگر بنویسم که در دارالسلطنه اسلامی تحت سایل ی هما پایه ی پادشاه مسلمان یک بندی مظلوم کوتاه قفلی بیکناه، مدت تقریباً پنج سال بدون غسل ضرورت، پنج وقت به دربار خداوند بزرگ (ج) جهت ادای نماز ایستاده شود و ماه مبارک رمضان روزه بدارد. در چله های سرد زمستان، بدون کوچکترین تسخین و در تابستانهای طاقت فرسا در چار دیوار قفس که هفت بلست در نه بلست عرض و طول داشت، بدون خردترین منفذی زندگی کند. نموی موی سر وریش و حالت ناخن های دست و پا را در مدت پنج سال خود میتوانید حدس بزنید.

فقیر محمد فگار معالج که هنگام برطرفی ملک خان به حیث مدیر قلم مخصوص او کار میکرد و همراه با ملک خان زندانی شد، حین ارایه ی تصویر درد آمیز از جریان توقیف خویش، از یأس و ناامیدی مستنطقین ضبط احوالات که با وجود اعمال شکنجه های مختلف، نتوانسته بودند اسنادی تهیه نمایند، چنین مینویسد: " . . روحاً و جسماً فلج شده، نمی دانستند چه

میکنند و چه باید بکنند. هر قدرتی که بود به دست بانیان اتهام کودتا، و هر اجرائتی که بود از طرف آنها صورت گرفت." و این در حالی بود که زندانیان، دشوارترین فشارهای روحی و جسمی را متحمل شده بودند. نامبرده درین زمینه مینویسد: " مدت پنج سال زندان کوتاه قفلی و خوردن ملیونها چوب، لگد و مشت و کشیدن بیدار خوابی ها و درین اتاق قفلی به خدا با زولانه والچ کشدن، زنده گی روحی و جسمی ام تباه شد، قسم ازین لحاظ یاد کردم که درین قفل اتاق زندانی که چندین دروازه ی محکم چوبین و آهن دارد، و ازشش جهت تحت حراست و حفاظت مخبرین ضبط احوالات، وزارت داخله، ضابطان و عساکر قوماندانی امنیه است، انداختن زولانه و اولچک کردن یک مظلوم بیکناه، از شاه کاری های دوره ی حکومت داؤود خان و ابتکار تحقیقات موضوع اتهام است که وجدان بشریت از باور کردن آن ابا میورزد.

2- محمد آصف آهنگجناب آصف آهنگ نمونه یی را هم از آن گونه جریان تحقیق شکنجه آمیز، یا بصورت دقیقتر کوشش هایی که برای تهیه ی سند بکار برده میشود، مبارز آزادیخواه و مشروطه طلب، جناب محمد آصف آهنگ بدست میدهد. شخصی که از مشروطه خواهان بود، و منشی اول حزب وطن (غبار) و چند تن از یاران پیشتر زندانی شده بودند، هیچ نوع سرسازگاری با سردار داؤود نداشت. هنگام چیدن دسیسه دولت علیه ملک خان با برخی از یاران خویش محبوس شد؛ به حیث شخص ناظر جریان چنین مینویسد: " من مامور شرکت نساجی افغان بودم و در کار خانجات جنگلک که یکی از تصدیهای وابسته به شرکت نساجی افغان بود کار میکردم. یکروز یکی از آشنایانم آمده گفت: برایم یک عریضه بنویس به اسم عبدالملک خان وزیر مالیه، میخوام که به فاکولته حقوق شامل کردم. برایش گفتم: عبدالملک خان به فاکولته حقوق چه ربط دارد؟. فاکولته حقوق مربوط دانشگاه کابل و وزارت معارف است. چون هدایتی که گرفته بود درست انجام داده نتوانست مرخص شد. روز دیگر با یکی از

خویشاوندان رفیقم که فخرالدین نام داشت و خانه را ندیده بود آمد و گفت: من مزارشریف می روم، اگر به نادرشاه خط داشته باشی می‌رسانم. من کمی از نادرشاه آزرده بودم. یک نامه به نام حکیم الدین مدیر نساجی افغان که در مزار بود نوشتم؛ و به فامیل نادرشاه هم سلام فرستم. هنوز مکتوب من به آخر نرسیده بود که فخرالدین رو بمن نموده گفت: به نادرشاه تبریکی بنویس و بگو از جانب وزیرمالیه به کاربزرگ تعیین گردیده! چون عبدالملک نذر دوم حکومت بود، هیچ گمان نمی‌کردم که برای او دسیسه میکنند. از اینکه نامه من بنام حکیم الدین بود، گفته او را تذکر ندادم و خط را تمام کرده بدست فخرالدین دادم. او خط را تا آخر خواند و گفت: چیزی را که من گفتم، نوشته نکردی... (شب دیگر)... رادیو را روشن کردم، گوینده خبر گفت: عبدالملک وزیرمالیه نسبت بی‌کفایتی و... از عهده اش سبکدوش گردید، این خبر چنان پخش گردید که همه حیرت کردیم، (فردا)... ساعت 9 شب بود و باید به پغمان می‌رفتیم. درین لحظه عبدالعلی سرور آمد و بسیار پریشان بود. پرسیدم که خیریت است. گفت: میرعلی احمدشامل را بردند. من فوراً به جمع کردن کتابها پرداختم که صدای دروازه بلند شد. برادرم رفت و برگشت که قوماندان امینه دین محمد دلاور است و فخرالدین صدا کرد که مرده نادرشاه را آورده اند بیا که برویم. من فهمیدم گپ چیست. با مادر و برادرانم وداع کردم و از خانه برآمدم. دین محمد دلاور، تخمین با سی نفر سرباز و افسر آمده بودند مرا گرفتند و در موتر سوار نموده حرکت کردند و راساً به توقیف بردند. شب را در سلول زندان بدون بستره بروی خاک سپری کردم. فردا که به مستراح رفتم با چند نفر زندانیان سابق، مانند عزیز توخی، یعقوب حسن خان، عبدالغنی خان، باشی عالم و سید حسین حاکم و چند نفر دیگر برخورددم. با آنها احوال پرسیدم و پرسیدم چه می‌شنوند که چه گپ شده است. گفتند: اطلاع نداریم اما چند نفر را آورده اند مانند: میرعلی اصغر شعاع، میرعلی

احمدشامل، مهدی ظفر، خواجه خلیل الله فرقه مشر، خواجه عبدالله احمد، حاجی عبدالخالق خان، نادرشاه، ملک عبدالغفار، هلال الدین بدری و یک تعداد دیگر. همینکه رخصتی های عید خاتمه یافت، ساعت 11 شب دروازه سلول من باز شد و خوردضابطی داخل گردید، مرا سرتا پا تلاشی کرد و بدستم ولچک انداخت. پس از آنکه به رویم یک دستمال را کشید از اتاق خارج شدیم. از توقیف برآمدیم و بموتر نشستیم. موتر حرکت کرد، چون چشمم بسته بود نتوانستم بفهم بکجا میرویم. همین که موتر توقف کرد از موتر پایان شدیم و همانطور مرا در یک اتاق بردند. فهمیدم که ریاست استخبارات است، بعد از لحظه یی، مرا به اتاقی رهنمایی کردند، آنجا داخل شدم، رسول رئیس ضبط احوالات، سید عبدالله وزیر داخله و میرعبدالعزیزوالی کابل نشسته بودند، من سلام کردم اما آنها هیچ اعتنایی نکردند. سید عبدالله رو بمن کرده گفت: شما میخواستید با عبدالملک کودتا کنید؟ من در پاسخ گفتم: عبدالملک را قطعاً ندیده و نمی شناسم، شاید در مورد من اشتباه کرده باشید. رسول گفت: ما اسناد ترا بدست داریم که به نادرشاه نوشته بودی و اسلحه خواسته بودی. فوراً از همان مکتوبی که برای حکیم الدین نوشته بودم، یادم آمد به رئیس ضبط احوالات گفتم: درست است که نادرشاه رفیقم است، ولی من به او همچو موضوعی را ننوشته ام. اگر اکنون قلم به اختیارم بگذارید ده قطعه نامه برایش می نویسم ولی اصلاً به نادرشاه نه نامه نوشته ام و نه اسلحه خواسته ام. لطفاً سند مرا که میگویید بدست دارید نشان بدهید. آن وقت جزایی که میدهید اعتراض ندارم. سید عبدالله با خشونت گفت: تو اقرار نمیکنی. بعد روی به دیگران کرده گفت: ببینید اگر تحقیقات حاجی عبدالخالق و میرعلی احمد شامل ویا مهدی ظفر خلاص شده باشد بگویید بیایند و شهادت بدهند. من گفتم: مهدی ظفر را نمیشناسم. هرگاه میرعلی احمدشامل و حاجی عبدالخالق خان بگویند که بلی با ملک خان کودتا میکردیم، هر جزایی که

بدهید قبول دارم. مدتی گذشت نه حاجی عبدالخالق خان و نه میرعلی احمدشامل را آوردند. اما یکنفر که اولچک به دستهایش بود از جانب مؤظفین با شدت داخل اتاق انداخته شد که به صحن اتاق افتاد و سیدعبدالله با خشونت به او گفت: بگو شما چه میخواستید؟ این شخص فخرالدین بود. رویش را به سوی من نموده گفت: من مثل شما شده ام. سیدعبدالله بازگفت: بگو شما چه میخواستید؟ فخرالدین گفت: ما میخواستیم که سردار داؤود را ازین ببریم و درخانه آهنگ شب 21 جوزا جلسه داشتیم و به عبدالملک تعهد میگرفتیم. برعلاوه عبدالملک، محمد جعفرفرقه مشر، شعاع، حاجی عبدالخالق، خواجه خلیل و چند نفر دیگر را نام برد. من از فخرالدین پرسیدم؟ همان اتاقی که ما و شما جلسه میکردیم، مبل و فرنیچر آن چه قسم بود و رنگ اتاق چگونه بود؟ فخرالدین به فکرفرفت تاجیزی بگوید. چند لحظه گذشت، خندیده گفتم: از آن صرفنظر میکنم بگو که خانه ی ما کلکین داشت یا ارسی؟ فخرالدین باز بفکر شد. سید عبدالله با دست به او اشاره کرد که کلکین داشت. فخرالدین گفت: بلی کلکین داشت. بازهم خندیدم و گفتم: بفرمایید منزل ما را ببینید که کلکین دارد یا ارسی. زیراخانه ی ما از منازل قدیم شهرکابل بود و ارسی داشت نه کلکین و ارسی آن از صنعت نجاران قدیم ما بود که ارزش فراوان داشت. به سید عبدالله گفتم: این آقا شبی که مرا گرفتار کردند با دین محمدخان دلاور قوماندان به دستگیری من آمده بود. سید عبدالله گفت: از نزد ما گریخته بود و پیش تو آمده بود. بازهم خندیدم. رسول زنگ را فشار داد و شخصی داخل شد گفت: این شخص اقرار نمیکند. او را شکنجه کنید تا حقیقت را بگوید. . . بعد ها شنیدم ، هنگامی که مرا با چوب لت و کوب می کردند، حاجی عبدالخالق خان بزرگوار را در پشت دروازه اتاق شکنجه میاوردند تا اگر اقراری کنم ، سندی شود برای او. اما هیچوقت نتوانستند ما را وادار به اقرار دروغین نمایند. بعد از شکنجه ها مرا از اتاق بیرون کردند و داخل اتاق دیگر بردند. شخصی که

مرا برای تحقیق برده بود، سوالات شفاهی از من نمود. اما طرز سؤالش احترام آمیز بود و من پاسخ میدادم. در آخر رسماً و تحریری اینطور ادعاها و سؤالیهای رانوشت تا من توضیح بدهم: ادعای نخستین او این بود که، در شب 21 جوزا 1336 در خانه ی خود جلسه داشتید و به عبدالملک وزیر مالیه تعهد میگرفتید. ادعای دیگری، که شما در خانه شعاع، با جعفرخان فرقه مشرو عبدالملک و حاجی عبدالخالق که حضور داشتند نقشه ی کودتا را میکشیدید. من دیدم که نزد آنها ثابت است که دسیسه است. لذا در جواب سوال اول پاسخ دادم که من حتی شکل و قواره عبدالملک را ندیده ام و او را نمیشناسم. بلکه حتا با خویش و اقاراب او هم آشنایی ندارم. هرگاه شما ثابت کردید که یکنفر از خویش و قوم او را می شناسم و حتا در راه با آنها سلام کرده باشم، شما حق دارید هر جزایی که تعیین کنید، قبول دارم. بجواب سوال دوم نوشتم: چون در انتخابات دوره هشتم من نماینده غباربوم و با شعاع و فرقه مشر محمد جعفر خان برخورد کرده ایم، ما مخالف هم هستیم و این مخالفت ما به همه شهریان کابل معلوم است. پس از نوشتن جواب ها مرخص شدم و مرا به سلولم بردند. . . ساعت از دوی شب گذشته بود در بستر رفتم، ولی خواب در چشمم نیامد. به فکر رفتم. با خود گفتم، سردار محمد داوود که زمام کشور را بدست گرفته است باید بخاطر رفاه مردم و آرامی و شکوفانی وطن کار کند تا خدمتش آشکارا شود. بیچاره آنقدر احمق است که به گرفتاری چند نفر میخواهد مردم را بترساند تا بر کارهایش اعتراضی نکنند.

3- آغا جاندرمیان اشخاصی که با ملک خان دستگیر شدند، یک تن هم، پیرمرد شکنجه دیده یی است که حاجی آغا جان نام دارد. او اکنون در کابل زندگی میکند. اطلاع اعضای خانواده و دوستان وی از انتشار موضوع آن کودتای نام نهاد، سبب شده است تا بار دیگر در پای صحبت وی نشسته،، خاطره هایی را ترتیب نموده و برای نگارنده فرستاده اند. دوستان

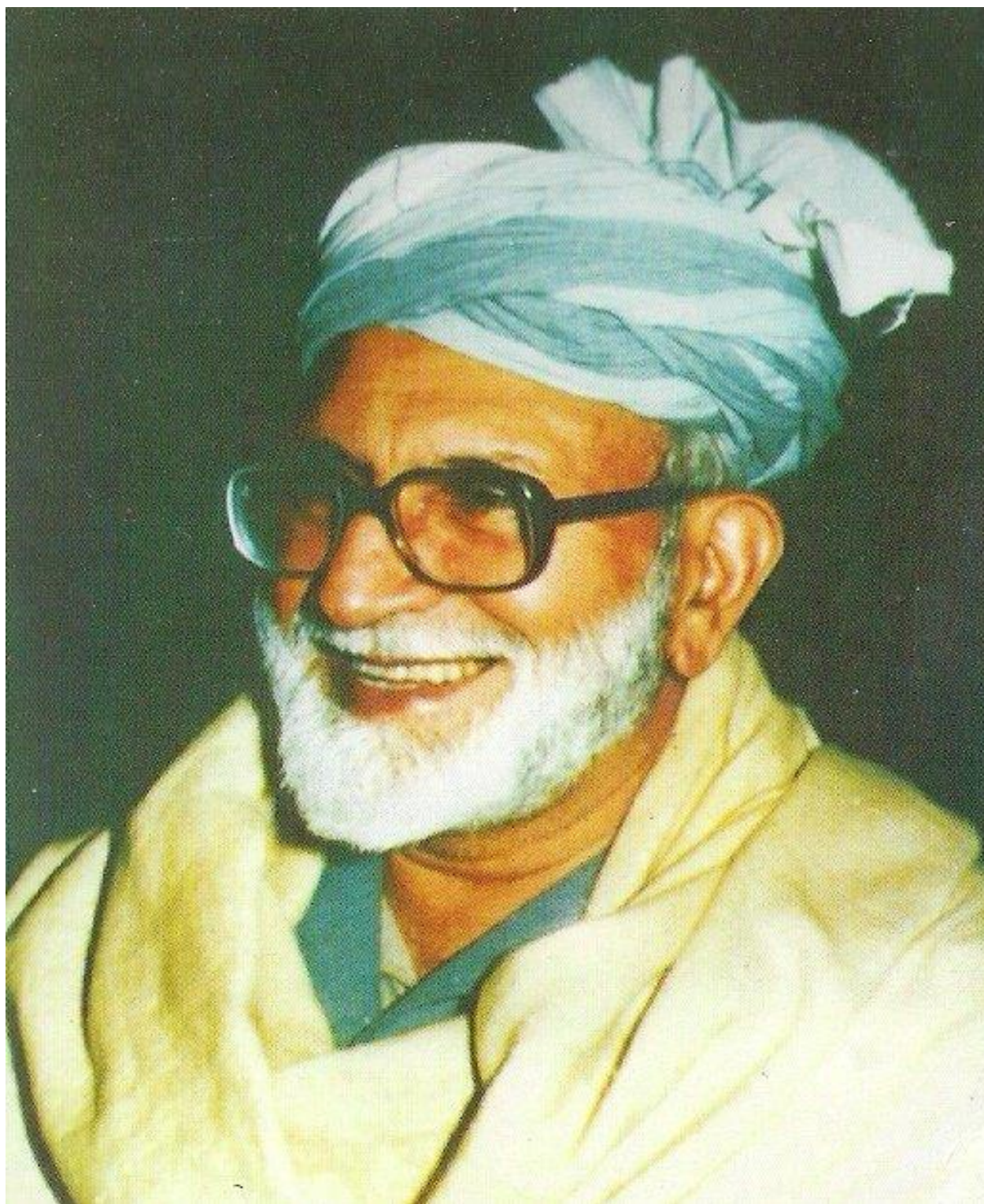
فرستنده ی گزارش، دوقطعه عکس پیرمرد ستمدیده وزجر کشیده ونمره ی تلفونی را نیز برای اطمینان نویسنده ضمیمه نموده اند. گزارش آغا جان: " اسم من آغا جان وزادگاهم قریه موسی از مربوطات ولسوالی چار آسیاب (ناحیه ی نزدهم ولایت کابل) میباشد . من با عبدالقیوم خان پسر کاکا بودم . عبدالقیوم من حیث مامور تحریرات در خزانه ی شخصی شاه کار میکرد . بعداً برای مدتی به سرپرستی امور جایداد شاه در کاریز میر مؤظف گردید. در آن زمان چون بنده بیکار بودم، مرا به سمت گلکار در کاریز میر استخدام نمود. خانواده ی من و عبدالقیوم خان در آن وقت در حوالی مهتاب قلعه اقامت داشتند . من نوجوان بودم وبا وزیر صاحب عبدالملک خان معرفت شخصی نداشتم . وزیر مالیه ی وقت امور دفتر و خزانه ی شخصی شاه را هم به عهده داشت . در آن زمان، شاه یک مهندس آلمانی را به نام مستر براون، برای اعمار ساختمان و باغ کاریز میر خود استخدام نموده بود. عبدالملک خان وزیر مالیه وقتاً فوقتاً جهت نظارت امور به کاریز میر سر میزد. شاه در کاریز میر بیش از صد نفر دهقان داشت . بعد از گرفتاری وزیر مالیه، روزی دونفر از مامورین ضبط احوالات با پولیس ها در قلعه ی بهادر خان نزدیک مهتاب قلعه به خانه ی ما آمده و مرا به ضبط احوالات در صدارت بردند و کوته قلفی نمودند. بعداً تحقیقات شروع شد. سوال اول این بود: میر حیدر را می شناسی ؟ (میر حیدر را ضبط احوالات در استالف دستگیر نموده بود، وی اصلاً از کاریز میر بود و شغل نجاری داشت. و من بر سر مسأله ی صندوق (کریت) های انگور با وی قبلاً پرخاش نموده بودم . او در تحقیقات خود گفته بود که آغا جان با خارجی ها در تماس است.) من به جواب شان گفتم: تنها خارجی را که من دیده ام، مهندس آلمانی مستر براون است که به امر شاه برای اعمار ساختمان کاریز میر در آنجا میاید . تحقیقات با شکنجه ادامه یافت. من گفتم: اصلاً کدام خارجی دیگری را ندیده ام و لسان خارجی را بلد نیستم . من چگونه و برای چی با آنها تماس

برقرار می توانستم . استدلال من جایی را نگرفت. زیرالت وکوب وچوب زنی ها بی هوش می شدم . ووقتی چشم می گشودم ، درشفاخانه ی علی آباد می بودم . بعد از چند روزاستراحت والتیام دوباره به صدارت آورده می شدم وهمان خرک وهمان درک بود. یکی از انواع شکنجه ها این بود، که دستانم را زیرپایه ی چوکی می نهادند وخود بالای چوکی می نشستند ومی گفتند بگو! شکنجه درضبط احوالات تحت نظرعبدالرسول مشهور به ضبط احوالات صورت می گرفت. در آنجا پنج شعبه وجود داشت . اگر درشعبات اولیه چیزی حصول نمی گردید، به سلسله مراتب ، شکنجه ی متهم به به شعبات بالاتر سپاریده میشد. در شعبه ی پنج برای زندانی تنها دو انتخاب وجود داشت : یا اقرار یا مرگ . روزی درشفاخانه ی علی آباد تیغ سلمانی رامخفی نمودم ودرصدارت به این نتیجه رسیدم که دیگر تحمل شکنجه را ندارم ومرگ بی عذاب هم نعمت خدایی است. ازین رو با تیغ گلویم رابریدم وبیهوش گردیدم . از صدای خرخرگلوی بریده ام، نگهبانان متوجه حالت من گردیدند و مرا بازهم به علی اباد آوردند.آغا جان دراین عکس گلوی بریده خویش را نشان میدهد بعد از نقاهت دوباره رهسپار صدارت گردیدم . این بارگفتم که من اقرار می نمایم ، بنویسید . بنویسید که من بمب ها را باخود مخفیانه به ارگ آوردم وبرای انفجارآما ده نمودم. آنها آن گپهای نادرست را نوشتند و من هم دیگرشکنجه نشدم . بعد ازگذشت شش ماه ازصدارت به توقیف ولایت آورده شدم در آنجا برادران وزیرمالیه عبدالرحمن خان وعبدالله خان با محافظ اش، لاجورد و شیرآغا را دیدم که توقیف بودند. در " توقیف " هژده ماه زندانی بودم . روزی ما را به وزارت داخله نزد سید عبدالله وزیر بردند. در آنجا چند نفر دیگر هم نشسته بودند . برایم نان چاشت خوب دادند وگفتند مجکمه است. مرا به یک اطاق آوردند ، سلام دادم. پرسیدند، که اسم ات چه است ؟ گفتم آغا جان . گفتند برو. مرادوباره به توقیف بردند. سوال دیگری از من نکردند. در

توقیف بعد از آن اجازه دادند که " پای واز" داشته باشم. به این ترتیب خانواده ام از زنده بودنم مطلع گردید. یک روز برایم گفتند که محکمه برایت هفت سال حبس تعیین نمود. بعد از آن مرا به محبس دهمزنگ در قلعه جدید آوردند. درین فاصله وزیر صاحب مالیه هم به قلعه ی جدید آورده شده بود. ولی در قسمت فوقانی قلعه جدید زیربرج نظارت در یک اطاق تاریک و نمدار زندانی بود. وزیر صاحب روزانه برای بیست دقیقه اجازه قدم زدن داشت. در وقت قدم زدن به آواز بلند آیه های قرآنی را تلاوت مینمود. ریش کوتاه گذاشته بود. لباس وطنی با لنگی به تن داشت. با همان عزت نفس قدم های متین برمیداشت و با همه شکنجه ها و تحمیل محرومیت ها نتوانسته بودند وقار و متانت اش را بر بایند. لحظه ی قدم زدنهایش برای ما زندانی های دیگر تماشایی بود. او مانند شیرگران قدم میزد و دیدن این صحنه ما را قوت دل میداد و آیه های آسمانی از دهانش تسکین خاطر برای ما بود. در محبس دهمزنگ از جمله زندانی های سیاسی دیگر، حضرت صبغت الله مجددی، و مرحوم سید اسماعیل بلخی با ما یکجا بودند. از جمله ی بیست و یک نفر شبرغانی های که بیگناه به نام کودتای ملک خان جمع آوری شده بودند، نه (9) نفرشان با ما در دهمزنگ بودند. نام بعضی از ایشان بخاطرم است که عبارت بودند از: ایشان نبی، سید قل، بابہ کلنگی، صوفی پروان و یکی از آنها به نام پالته برای مجددی آشپزی میکرد. دیگران شان در صدارت یا زیر شکنجه هلاک شدند و یا آزاد و یا زندانی بودند که اطلاعی از آنها ندارم. دیگر زندانی های دهمزنگ این ها بودند: سی و دونفر از قوم مومند از جمله حاجی یوسف خان، حاجی حسن خان، پاچاخان، صدیق خان، که همه بیگناه زندانی بودند و زنهای و خانواده های شان در شهر نو نزدیک قبرگورها در یک خانه زندانی بودند. چند نفر از خوانین قندهار از جمله، حاجی حبیب الله قندهاری، حاکم عبدالقدوس، سردار میر احمد، آخوندزاده مشهور به پیرقندهار. اسم های چند نفر از بزرگان و خان های پکتیا

را فراموش کرده ام . من جمعاً هفت سال و آن میرحیدر بدبخت هم هفت سال و عبدالقیوم خان چهار سال زندانی بودیم . اصلاً همه دسیسه و تهمت ضبط احوالات و رسول خان رئیس آن بود. بعد از خارج شدن از زندان من به شغل دکانداری در چهارقلعه مصروف بودم. تنها وجه مشترک من با وزیرمالیه همجواری قریه آبایی من موسی از مربوطات ولایت کابل با قریه گمران و سفید سنگ از مربوطات ولایت لوگر بود و بس. " یادداشت نویسنده ی گزارش بالا، عنوانی نویسنده ی کودتا ها : " اجمال گفته های حاجی آغا جان ضمیمه ی دوقطعه عکس او فرستاده شد. قرار گفته ی حاجی آغا جان ، مرحوم عبدالقیوم خان خاطرات خویش را به رشته تحریر در آورده است که به احتمال زیاد نزد پسرشان است.

کابل . 2009/12/28 شایان یادآوری است که قانون اساسی نادرخان (مصوب سال 1309 خورشیدی) که تا میزان سال 1343 خورشیدی نافذ بود، در " اصل 19" چنین می گوید : " شکنجه و دیگرانواع زجرتماماً موقوف است و خارج احکام شرع شریف و اصولنامه ی های دولت برای هیچ کس مجازات داده نمی شود ، به همین ترتیب محترم ملک خان ۲۱ سال را در زندان گذشتاند .



بعد از ۲۱ سال زندان

مُؤخَد

این موضوعات از ویب سایت های مختلف جمع آوری گردیده است .

www.arianafghanistan.com/.../malek_a_sharhe_hale_abdulmalek_a

www.dw.com/fa-af/

moec.gov.af/fa/page/1177/1181

www.afghan-german.net/.../abbasi_a_makse_bar_2_naueshta_dar

جهان سپاس از توجه تان

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**